



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۸ / فروردین / ۱۳۹۸

مصادف با: ۱ شعبان ۱۴۴۰

جلسه: ۹۱

موضوع کلی: اوامر

موضوع جزئی: وجوب تخییری - بررسی قول چهارم

سال دهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه بحث گذشته

قول چهارم در تصویر واجب تخییری تفصیلی است که محقق خراسانی آن را بیان کرده‌اند. ایشان می‌فرمایند: واجبات تخییری بر دو قسم است:

قسم اول که اکثر واجبات تخییری را شامل می‌شود این است که آن غرضی که مترتب بر دو امر است واحد است. یعنی دو امر شده و دارای دو متعلق است ولی غرض از این دو امر یک چیز بیشتر نیست. از این غرض واحد که بر دو امر مترتب می‌شود کشف می‌کنیم قدر جامعی در این دو متعلق امر وجود دارد که در حقیقت آن قدر جامع به نحو تعیننی واجب شده است. پس واجب تخییری در قسم اول در واقع بازگشت به واجب تعیننی می‌کند که متعلق به آن قدر مشترک و جامع حقیقی بین آن دو امر شده است. پس در این قسم وجوب تخییری در واقع بر می‌گردد به وجوب تعیننی که متعلقش همان قدر جامع است و البته تخییر بین این دو مأموریه و دو امر، عقلی است و دیگر ربطی به شرع ندارد. این عقل است که تخییر بین این دو طریق را کشف می‌کند. دلیل عمده ایشان در این قسم نیز قاعده فلسفی «الواحد لایصدر الا من الواحد» بود.

قسم دوم این بود که غرض متعدد است. یعنی دو امر وجود دارد که هر یک از این دو امر دارای غرض مستقل است، لکن چون دو غرض در کار است، وقتی یکی از این دو غرض مترتباً علی امتثال امر حاصل شد، مانع حصول غرض دیگر می‌شود. یعنی این دو غرض قابل اجتماع نیستند و نمی‌شود دو امر با هم اتیان شود، زیرا غرض‌های مترتب بر هر یک از این دو امر مستقل هستند و قابل اجتماع نیستند.

محقق خراسانی در این قسم فرمود: بنابر آنچه که در قول اول گفتیم وجوب تخییری به وجوب تعیننی بر می‌گردد. یعنی کأنه هر یک از این دو امر، متعلق خود را به نحو وجوب تعیننی واجب می‌کنند، منتهی کأنه این دو وجوب تعیننی مشروط به عدم اتیان به واجب دیگر شدند یا به تعبیر دیگر هر یک از این دو واجبند تعیننا ولی یجوز ترکه الی بدله.

طبق این قول، به هر حال چه در قسم اول و چه در قسم دوم، وجوب تخییری بازگشت به وجوب تعیننی می‌کند ولی در قسم اول وجوب تعیننی متعلق می‌شود به قدر جامع بین آن دو مأموریه ولی در قسم دوم وجوب تعیننی به هر یک از این دو متعلق می‌شود منتهی هر کدام به نوعی کأنه شرطی در کنارشان وجود دارد.

به این نکته نیز توجه داشته باشید که در قول چهارم که محقق خراسانی اختیار کرده است مسئله تبدیل یا تغییر به بدل که در قول پنجم است مطرح نیست. قول پنجم عبارت است از «احدهما علی سبیل البدلیه».

برخی از بزرگان در توضیح کلام محقق خراسانی گفته‌اند: کانه طبق این بیان، مولا اراده‌ای دارد که وسط بین اراده استحبابی و اراده وجوبی است. یعنی مولا اراده کرده ولی اراده‌اش از اراده استحباب قوی‌تر است، لذا ترک متعلق آن مطلقاً جایز نیست. اگر مولا اراده استحبابی به چیزی کند، این اراده دلالت بر رجحان آن شیء می‌کند، ولی در عین حال ترکش نیز جایز است؛ اما اراده مولا در مانحن فیه بالاتر از اراده استحباب است، زیرا ترک متعلق آن مطلقاً جایز نیست و از طرف دیگر ضعف از اراده وجوب است به این معنا که اگر اراده مولا یک اراده وجوبی باشد به هیچ وجه متعلقش ترک شدنی نیست، اما متعلق اراده مولا در این مورد می‌تواند ترک شود و به جای آن متعلق امر دیگر آورده شود. لذا ایشان تعبیر می‌کند به اینکه «أنه ارادة وسط بین الارادة الاستحبابیه و الارادة الوجوبیه»^۱.

علی ای حال باید ببینیم تفصیل محقق خراسانی تمام است یا خیر؟

بررسی قول چهارم

اشکالاتی به این قول شده است که ما به برخی از این اشکالات اشاره می‌کنیم.

اشکال اول

این قول مخالف وجدان است. به این معنا که وقتی واجب تخییری را مورد ملاحظه قرار می‌دهیم، مشاهده می‌کنیم که این جا دو وجوب نداریم بلکه یک وجوب است. زیرا اگر این قول را قبول کنیم، لازمه‌اش این است که دو وجوب داشته باشیم، یک وجوب متعلق به امر اولی و وجوب دیگر متعلق به امر دومی، در حالیکه در همه واجبات تخییری، مخصوصاً در واجب تخییری عرفی می‌بینیم که یک وجوب بیشتر نیست. این طور نیست که ما دو وجوب داشته باشیم، یک وجوب بیشتر نیست ولی باید آن را تبیین کنیم به نحوی که با حقیقت وجوب ناسازگار نباشد.

پس این قول مخالف با وجدان است، یعنی وقتی واجب تخییری را نگاه می‌کنیم دو وجوب در آن نمی‌بینیم.

اشکال دوم

سلمنا که وجوب متعدد باشد. یعنی قبول کنیم که وجوب واحدی در کار نیست، بلکه دو وجوب است و همانطور که محقق خراسانی گفتند، بپذیریم که این یک سنخ خاصی از وجوب است که از مرتبه معینی از اراده ناشی می‌شود، همان که بعضی گفتند، یعنی یک اراده وسطی است بین اراده استحبابی و اراده وجوبی.

این جا دو حالت متصور است. وقتی مکلف به یکی از این دو امر عمل می‌کند، از دو حال خارج نیست یا وجوبی که متعلق به دیگری شده ساقط می‌شود یا ساقط نمی‌شود. مثلاً دو امر آمده و وجوب تخییری را در نماز جمعه و نماز ظهر ثابت کرده است. حال اگر مکلف نماز جمعه بخواند یا آن وجوبی که متعلق به نماز ظهر شده ساقط می‌شود یا نمی‌شود.

اگر بگوییم آن وجوبی که متعلق به نماز ظهر است ساقط نمی‌شود، با آن چیزی که گفتیم منافات دارد زیرا فرض این است که اگر یکی از دو واجب اتیان شد، واجب دیگر باقی نمی‌ماند. حال اگر قرار باشد واجب دیگر نیز باقی باشد معنای آن وجوب تخییری نیست. معنایش این است که دو شیء جداگانه هر کدام امری دارند که به اعتبار آن امر واجب می‌شوند.

اگر بگوییم با اتیان به یکی از این دو واجب. واجب دیگر ساقط می‌شود، یعنی مثلاً اگر نماز جمعه خوانده شد نماز ظهر ساقط

^۱ منتقی الاصول، ج ۲، ص ۴۸۴

می‌شود، در واقع بازگشت به این می‌کند که کأنه وجوب یکی از این دو منجر به ترک دیگری شده است که به قول اول بر می‌گردد. پس این تفصیل وجهی ندارد. اینکه بگوییم: در یک قسم وجوب تعیینی به قدر جامع می‌خورد و در یک قسم بر می‌گردد به قول اول وجهی ندارد.

پس بر فرض مخالفت این بیان را با وجدان کنار بگذاریم مشکل این است که بالاخره اگر دو وجوب باشد، یا با اتیان به احدهما واجب دیگر ساقط می‌شود یا نمی‌شود. اگر ساقط نشود، با آنچه که گفتیم منافات دارد و اگر ساقط شود معنایش این است که این وجوب از اول مقید به ترک الاخر بوده، یعنی اگر دیگری ترک نمی‌شد این واجب نیز نبود که همان قول اول است و فرقی با آن ندارد.

اشکال سوم

قاعده «الواحد لا یصدر الا عن الواحد» به چه معنا است؟ در فلسفه دو قاعده داریم یکی «الواحد لا یصدر منه الا الواحد» یعنی از علت واحد و از واحد حقیقی جز واحد و یک چیز صادر نمی‌شود. مثلاً اگر خداوند متعال علت حقیقی باشد، از علت حقیقی «لا یصدر منه الا الواحد» که در جای خودش بحث و ثابت شده است. قاعده دیگری داریم و آن اینکه «الواحد لا یصدر الا من الواحد» یک چیز صادر نمی‌شود مگر از یک چیز، این عکس آن قاعده است. در واقع در قاعده اول می‌گوید: از علت حقیقی و واحد حقیقی جز یک چیز صادر نمی‌شود، اما این جا می‌گویند: اگر معلول واحد باشد، علتش هم باید واحد باشد. آنجا به علت کار دارد که علت واحد لا یصدر عنه الا معلول واحد اما این جا می‌گویند: معلول واحد لا یصدر الا عن العلة الواحد. این دو قاعده در فلسفه مطرح است. آن قاعده‌ای که محقق خراسانی به آن تمسک کرده است قاعده دوم است. اما آن قاعده‌ای که به عنوان قاعده «الواحد» مطرح و مورد قبول است و چه بسا اشکالی در آن نباشد قاعده اول است که «الواحد لا یصدر منه الا الواحد»، اما در قاعده دوم در اصل و عمومیتش بحث و اما و اگرهایی مطرح است و آن وضوحی که نسبت به قاعده اول وجود دارد در قاعده دوم نیست.

حال سوال این است که آیا اساساً معلول واحد لا یصدر الا من الواحد؟ این درست است که معلول واحد جز از علت واحد صادر نمی‌شود؟ آیا می‌توانیم بگوییم: معلول واحد می‌تواند دارای دو علت باشد؟

درست است که هر کدام از این دو علت می‌توانند واجد جهتی باشند که آن جهت به عنوان علت واقعی و جامع حقیقی که علت حقیقی است، این معلول را ایجاد کرده باشند، ولی به هر حال فی نفسه و فی الجملة اگر بگوییم: معلول واحد می‌تواند دو علت داشته باشد، چندان مشکلی ایجاد نمی‌کند.

اشکال چهارم

حال بر فرض اینکه این قاعده مورد قبول باشد، هم اصل آن و هم عمومیت و گستردگی آن و در این جهات تردیدی نداشته باشیم، اما باید ببینیم به استناد این قاعده اصلاً می‌توانیم بگوییم: وقتی دو امر در کار است و وجوب به نحو وجوب تخییری است، لزوماً باید آن را به وجوب تعیینی برگردانیم؟ به عبارت دیگر اشکال در نحوه استفاده محقق خراسانی از این قاعده در این مقام است. سملنا که «معلول واحد لا یصدر الا من العلة واحده» حال این ارتباطش و کیفیت تطبیح در مانحن فیه چگونه است؟

ما دو واجب داریم، دو مأموریه داریم، دو امر داریم که طبق فرض این دو امر هر دو موجب وصول یا حصول غرض واحد می‌شوند. هر یک از این دو مأموریه منجر به یک غرض و یک هدف می‌شوند. حال این غرض به عنوان علت برای این دو قلمداد می‌شود؟

آیا می‌توانیم بگوییم: آن‌ها علت این می‌باشند و این معلول حتماً یک چیز باید باشد که از آن علت صادر شده باشد؟ به عبارت دیگر آیا این قاعده اساساً می‌تواند در امور اعتباری جریان پیدا کند یا خیر؟ این یک قاعده مربوط به وجودات تکوینی است، در عالم تکوینیات بین موجودات حقیقی می‌تواند چنین رابطه‌ای وجود داشته باشد اما آیا اساساً قواعد مربوط به عالم تکوین را می‌توانیم در عالم اعتبار وارد کنیم؟ آیا می‌توانیم قوانین علیت را که مربوط به علل و معالیل تکوینی است وارد در امور اعتباری کنیم و همان مناسباتی که بین علت و معلول در عالم واقع است را در عالم اعتبار جاری بدانیم؟ این مهمترین مشکل استدلال محقق خراسانی است. محقق خراسانی از این سنخ استدلال‌ها در کفایه در موارد متعدد استفاده کرده‌اند. یعنی به برخی از قوانین و قواعد عالم تکوین در مورد امور اعتباری استناد کردند و این یک مشکل اساسی است. اینکه دو امر، غرض واحدی را تعقیب می‌کنند، آیا نسبتشان همان نسبت علت و معلول حقیقی است؟ آیا می‌توانیم قواعد علت‌های حقیقی را در این امور به کار ببریم؟

اشکال پنجم

بر فرض که این قانون را این‌جا بیاوریم آیا با توجه به ادله لفظیه و ظهورات این ادله، چطور می‌توانیم به اتکا این قانون از آن ادله صرف نظر کنیم؟

ظاهر ادله این است که ما بسیاری از واجبات را در محیط شرع داریم که واجبات تخییری هستند و هیچ ارتباطی با واجب تعیینی ندارند. در واجبات تعیینی یک چیز معیناً واجب شده است، اما در واجبات تخییری به حسب ادله دو چیز واجب شده است، به استناد کدام قرینه می‌توانیم این دو شیء را به یک شیء برگردانیم و بگوییم: این وجوبش تعیینی است. مثلاً بگوییم قدر جامع بین این دو به نحو تعیینی واجب شده است. بالاخره با این ظهورات چه کنیم؟ با ظاهر ادله لفظیه که اساساً وجوب تعیینی از آن استفاده نمی‌شود چه کنیم؟

اگر بخواهیم از این ظاهر دست بکشیم، باید به قرینه اتکا کنیم. حال کدام قرینه برای رفع از این ظهورات ما را یاری می‌کند؟ مثلاً دلیلی وارد شده که ظهر جمعه نماز جمعه یا نماز ظهر واجب است. ظاهر دلیل این است که این‌جا دو واجب داریم، منتهی به نحو تخییری، ولی بگوییم: درست است که شارع به نحو تخییری دو واجب بیان کرده است، اما در واقع معیناً چیز دیگری را واجب کرده است، مثل قدر جامع بین این دو. اگر این بود شارع از اول همان قدر جامع را بیان می‌کرد، چه ضرورتی دارد که بیاید وجوب تعیینی را به قدر جامع متعلق کند و آن‌گاه عقل ما را مخیر بین این دو کند. یا مثلاً در مورد کفارات ثلاث در افطار عمدی ماه رمضان واقعا (بین نماز جمعه و نماز ظهر چه بسا بتوانیم قدر جامع تصویر کنیم) بین روزه شصت روز و یا اطعام شصت مسکین و عتق رقبه چه قدر جامعی می‌توانیم تصویر کنیم که بعد ادعا کنیم آن قدر جامع به نحو تعیینی واجب شده است.

به هر حال مجموعاً به نظر می‌رسد با توجه به اشکالاتی که در مورد قول چهارم بیان شد این راه و نظریه نیز قابل قبول نیست. تا این‌جا این چهار قول (ولو اینکه قول چهارم به حسب ظاهر تفصیل است) تلاششان این بود که وجوب تخییری را به وجوب تعیینی برگردانند و بگویند: تخییری که شما می‌بینید چیزی جز همان وجوب تعیینی نیست، منتهی در اینکه این وجوب تعیینی به چه چیزی متعلق شده و کیفیتش چگونه است اختلاف وجود دارد و الا همه اقوال به نوعی می‌خواهند وجوب تخییری را به وجوب تعیینی برگردانند؛ ولی ملاحظه کردید که این اقوال همه محل اشکال می‌باشند.

«الحمد لله رب العالمین»